



مناسبات دولت و مردم در تاریخ ایران

(مجموعه مقالات)

به کوشش:

عبدالرحمن حسنی فر

بهزاد اصغری

فهرست

فهرست ۳

پیشگفتار ۵

بخش نظری

پارمنیدسیسم؛ فهم ماهیت دولت در ایران ۹
حاتم قادری

بخش متفکران سنتی و سنت‌گرایان

نقد و بررسی مبانی نظری مناسبات دولت و مردم در سیرالملوک در
حوزه مدیریت اجرایی ۲۸
نیره دلیر

بخش متفکران مدرن

اندیشه حکومت مردم در ایران ۵۰
داریوش رحمانیان
روابط دولت و مردم در اندیشه‌های شیخ ابراهیم زنجانی ۹۱
دکتر علی‌رضا ملایی توانی
ارزیابی انتقادی دیدگاه «تضاد دولت و ملت» در ایران ۱۱۷
عبدالرحمن حسنی‌فر

بخش متفکران دین‌گرای معاصر

درآمدی بر تبیین مناسبات حکومت و مردم در آثار علی شریعتی ۱۵۵
دکتر سیدرضا شاکری
فرایند عمل سیاسی در عرصه دولت در جمهوری اسلامی ایران ۱۷۴
یحیی فوزی

پیشگفتار

تردیدی نیست که تاریخ در حال حرکت است و ایستایی و توقفی در مسیر حرکت آن نیست. در سیر حرکتی تاریخ و بروز تحولات آن عوامل متفاوتی درگیرند؛ از دولت و حکومت گرفته که به حوزه سیاست مربوط می‌شود تا عوامل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی همه حضور دارند. شناخت جوهره تحول تاریخ از جانب بسیاری از اندیشمندان و محققان مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است. برخی مثل هگل جوهره تحول در تاریخ را «دولت» قلمداد کرده‌اند؛ برخی مثل مارکسیست‌ها روی عوامل اقتصادی و موضوع بهره‌مندی از ابزار تولید و نزاعی که به واسطه تضاد میان دارندگان و محرومان از ابزار تولید در می‌افتد و نهایتاً تغییری که در پی این چالش رقم می‌خورد تأکید دارند. برخی دیگر مثل لیبرالیست‌ها جوهره تحول را «فرد» می‌دانند و برخی هم مثل جامعه‌گرایان جوهره تحول را «جامعه» می‌دانند. برخی در حوزه جامعه‌شناختی و متأثر از لیبرالیسم روی کارگزاری و عاملیت انسان و برخی دیگر متأثر از مارکسیسم روی ساختار برای بحث تحول و تغییر تأکید می‌کنند. در این میان در باب روابط فرد و جامعه و ساختار و کارگزار، نهادها و سازمان‌ها، سنت‌ها و عرف‌ها، اندیشه‌ها و آرا دیدگاه‌هایی شکل می‌گیرد که هر کدام از آنها می‌تواند مبنای یک تحول و تغییر قلمداد شود.

مناسبات ملت و دولت در تاریخ از موضوعات و مباحث محوری تاریخ ایران است که به‌رغم آثاری که پیرامون قدرت سیاسی و رفتارهای

۶ مناسبات دولت و مردم در تاریخ ایران

حاکمان و فعالیتهای دستگاه حکومت نوشته شده است، می توان ادعا کرد که هنوز خلأهای جدی نظری و مفهومی در این ارتباط وجود دارد. یکی از این خلأها نقد دیدگاههای مطرح شده پیرامون مناسبات دولت و ملت در تاریخ ایران است. از قبیل نظریه استبداد ایرانی یا تضاد دولت و ملت و مباحثی چون گسست سیاسی و انفکاک عملکردی میان ملت و دولت. ما در ایران هنوز در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که قلمرو سیاست گسترده‌ترین و مهمترین قلمرو در مقایسه با حوزه‌های دیگر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است. در حوزه سیاست حاکمان و کارگزاران از یک طرف و مردم و نیروهای اجتماعی از طرف دیگر مطرح هستند.

در گفتمان جدید اجتماعی در ارتباط با روابط دولت و مردم، بر نقش تک‌تک افراد جامعه تأکید می‌شود. این دیدگاه به نظر افقی رو به آینده است و البته به این معنی هم نیست که در گذشته و تاریخ جوامع در حوزه سیاست، مناسبات و روابط مردم و حکومت به‌حالت تساوی و دوطرفه بوده است؛ با یک بررسی ساده می‌توان مشاهده کرد که قدرت و زور عریان، معیار برتری در همه حوزه‌ها بوده است؛ همان‌طوری که ذکر شد امروزه گفتمان جدیدی برای کنشگری اجتماعی مطرح شده که افق آینده را بر محور و اساس فرد فرد اعضای جامعه می‌گذارد و همین معنا و مصداق قدرت را عوض می‌کند.

در مورد موضوع «مناسبات دولت و مردم»، بحث سیاست و قدرت سیاسی محوریت دارد. اگر به گستره تاریخ نیز رجوع شود، غلظت حوزه سیاست و قدرت سیاسی در مناسبات دولت و مردم بالاست. تاریخ در ارتباط با مناسبات دولت و مردم می‌تواند رهنمونی مناسب برای شناخت عوامل تحرک‌آفرین یک جامعه باشد، به‌خصوص در جایی که در مناسبات میان مردم و دولت‌ها مسائل و موضوعات مشترک یا متفارق زیادی روی می‌دهد.

پیشگفتار ۷

در مورد مناسبات بین مردم و دولت در تاریخ ایران یا در گستره اندیشگانی ایرانیان در ارتباط با ایران، دیدگاه‌ها و نظرات متفاوت و مختلفی وجود دارد؛ برخی بر «عدم تناسب و گسست» بین دولت و مردم تأکید دارند و برای تأیید این نظر، شاهد مثال‌های تاریخی هم می‌آورند. برخی هم روی «پیوند و انفکاک» با هم تأکید می‌کنند و برخی هم به «پیوند و تحول» اشاره دارند. مبنای استدلالی هر کدام از این نظرها می‌تواند یک برهه یا یک دوره یا زمان‌هایی خاص اما به هم مرتبط باشد. در مورد مناسبات میان دولت و مردم ایران، عوامل زیادی دخیل هستند که منشأ نظرات و آرای شده است. این موضوع از چنان اهمیتی برخوردار است که می‌تواند از جنبه‌های متفاوت مورد بررسی قرار گیرد. در این همایش، که نخستین همایش در ارتباط با مناسبات دولت و مردم در تاریخ ایران است، تلاش می‌شود تا گامی رو به جلو برداشته شود. لذا در این اثر هدف و تمرکز اصلی بر نقد نظرات و دیدگاه‌های مربوط به مناسبات دولت و مردم در تاریخ ایران است.

این همایش تلاش کرده تا از حالت توصیف یا تبیین خارج شده و گامی به جلو بردارد و در حوزه نقد و نظریه‌پردازی وارد شود. از این رو این مجموعه سرفصل‌های متفاوتی انتخاب کرده است، چرا که نقد نظریه‌ها مورد توجه بوده است. اثر حاضر مناسبات ملت و دولت در تاریخ ایران را از منظر متفکران به بحث می‌گذارد تا آشکار شود که آن‌ها با استناد به چه نوع داده‌های تاریخی و با اتکا بر چه مفاهیم و مباحث نظری به تبیین مناسبات دولت و ملت در تاریخ ایران پرداخته‌اند. به همین دلیل کوشش می‌شود تا آرای همه متفکران و صاحب‌نظران دوران پیشامدرن و مدرن این حوزه مورد بررسی قرار گیرد. به همین دلیل در نهایت چهار محور برای این مجموعه تعریف گردید و اندیشمندان و صاحب‌نظران در قالب این چهار گروه تعریف شدند:

۸ مناسبات دولت و مردم در تاریخ ایران

متفکران سنتی و سنت گرایان در زمینه مناسبات دولت و مردم نظیر:
ابن مقفع / ماوردی / نظام الملک / ابوالفضل بیهقی و...
متفکران مدرن همچون: فتحعلی آخوندزاده / میرزا ملکم / حسن
تقی زاده و...
متفکران دین گرای معاصر از جمله: امام خمینی / علی شریعتی / مهدی
بازرگان / عبدالکریم سروش و...
صاحب نظران آکادمیک که خود از دو بخش تشکیل می شد:
الف) صاحب نظران معاصر ایرانی همچون: سید جواد طباطبایی /
فریدون آدمیت / حسین بشیریه و...
ب) مستشرقان همچون: آن لمبتون / پطروشفسکی / فرانتس روزنتال و...
علاوه بر این دسته بندی، توجه به حوزه نظری نیز در دستور مجموعه
قرار داشت و مباحث نظری در این باره به صورت مجزا مورد نظر قرار
گرفته است. امید که این مسیر فتح بایی در جهت عبور از مرحله تفسیر و
تبیین به مرحله نقد و تولید علمی شود.

عبدالرحمن حسنی فر

استادیار پژوهشکده علوم تاریخی

دبیر علمی همایش

پارمنیدسیسم؛ فهم ماهیت دولت در ایران

حاتم قادری^۱

چکیده

هدف از این جستار طرح پیشنهادی برای فهم ماهیت دولت در شاكلة کلی آن در درازنای تاریخ است. طبعاً این شاكلة معطوف به روندهای کلی است و امور جزئی، یا استثنائات را دربر نمی‌گیرد. می‌توان این امور و استثنائات را از جنس «مؤید قاعده» دانست. با توجه به درک ماهیت تعمیم‌یافته موردنظر در فهم دولت، طرح پیشنهادی باید از کلیت مناسب برخوردار باشد، یا به تعبیر دیگر از جنس فلسفه با چشم‌داشتی به امر سیاسی باشد. طرح پیشنهادی در این جا، «پارمنیدسی» نامیده می‌شود. پارمنیدس یکی از مهم‌ترین فیلسوفان دوران پیشاسقراطی و سقراطی است. اندیشه وی که معمولاً در تقابل با هراکلیتوس به بحث گرفته می‌شود، ناظر بر ثبات و ماندگاری شاكلة‌های بنیادین هستی است و در همین راستا امر متغیر به امر مانا حواله می‌شود. خلاصه آنکه در این قطبیت آغازین در اندیشه فلسفی بین ثبات و دگرگونی، پارمنیدس شاخص گونه نخست است و از این رو مناسب دیده شد نامش در تلاش برای فهم شاكلة دولت همچون سرنمون به‌کارگرفته شود. به جهت به‌کارگیری اندیشه پارمنیدسی در حوزه دولت

۱. استاد دانشگاه تربیت مدرس.

۱۰ مناسبات دولت و مردم در تاریخ ایران

می‌توان نظریه‌های فر ایزدی و امامت را در وهله نخست و اموری چون اجتهاد در فقه سیاسی را در گام پسین توضیح داد. کلیدواژه: ماهیت دولت، امر سیاسی، پارمنیدس، فر ایزدی، امامت، اجتهاد.

۱

بحث در مورد ماهیت دولت، بیشتر بحثی جدید است و تحت‌تأثیر رویکردهایی است که به ساختار، نهاد و نظام‌ها به شکل پیچیده می‌نگرد. این به معنای آن نیست که در گذشته و حتی گذشته‌های دور از این بحث هیچ رد و نشانی بر جای نیست. بحث‌های فلسفی - سیاسی در دوران کلاسیک یونان نمونه‌ای از تأملات عمیق بر ماهیت دولت است. افلاطون و سخن‌گوی اصلی او سقراط در بسیاری از آثار به این مهم پرداخته‌اند؛ کافی است رساله‌هایی چون *جمهور، قوانین و یا مرد سیاسی* را به خاطر آوریم، لائرتیوس در اثر کلاسیک خود *فیلسوفان یونان* (۱۳۸۷) در شرح بسیاری از فیلسوفان و به هنگام ذکر کارهای آنان از یاد نمی‌برد که به رساله‌های متعددی درباره سیاست و دولت پردازد. در ایران باستان هم بحث درباره دولت و ماهیت آن و توجه به مؤلفه‌هایی چون عدالت، سامان مناسب سیاسی، بدآئینی و... اهمیت داشته است. *نامه تنسر* (۱۳۵۴) نمونه برجسته‌ای است که از این دوران به جای مانده است. در دوران پس از اسلام بحث درباره دولت و البته بیشتر فرمان‌روایان در قالب اندرنامه‌های سیاسی، شرح‌حال‌های پادشاهان و وزیران، آثار کلاسیک تاریخی - حماسی مهمی چون شاهنامه و البته تاریخ‌های سیاسی خبر از توجه به این مقوله می‌دهند. البته در این نوع آثار توجه به ماهیت حکمرانی، بحث عدالت، چگونگی برخورد با بددینان، ارتباط میان مؤلفه‌های مالیاتی، آبادانی و ارتش به کرات به بحث گرفته شده‌اند.

ابن خلدون با ابداع عظیم خود یعنی علم عمران و مفهوم «عصبیت» سعی کرد توضیح مناسبی در مانایی و یا زوال دولت‌ها به دست دهد هرچند باید اذعان کرد او هرچند در «مقدمه» بحث مستوفاً و خلاقانه‌ای داشت ولی در اصل کتاب العبر کمتر از رهیافت‌های خود استفاده کرد. پس در گذشته بحث درباره دولت و کیفیت آن چیزی نبود که از نظرها پنهان مانده باشد، ولی همان‌طور که گفته شد، بحث‌های جدید درباره ماهیت دولت از پیچیدگی بسیار بیشتری برخوردارند و بعضاً از بسیاری از دانسته‌ها و گفتمان‌های حوزه مطالعات اجتماعی - انسانی سود می‌جویند. اما اتفاقی که بر حساسیت و پیچیدگی قضیه افزود به‌میان آمدن درک فلسفی از دولت بود.

۲

به تدریج در قرن‌های هفدهم و هجدهم و سپس بعدتر در مورد نهاد دولت به‌طور عام و یا سیر تحول دولت و شکل‌گیری مصداق‌های خاصی از دولت از جمله دولت پروس در اروپا زمینه‌های مطالعاتی تاریخی - فلسفی شکل گرفته بود. روح القوانین منتسکیو و پاره‌ای از مطالعات عصر روشنگری در همین مقوله قابل درک‌اند، اما پدیداری فلسفه‌های کل‌گرا که خود را متعهد می‌دیدند درک کاملی از همه نهادهای مهم و همین‌طور سیر پدیداری و تحول آن‌ها به دست دهند با هگل و پس از آن هگلی‌های چپ و راست وارد مرحله جدیدی شد. کتاب پدیدارشناسی روح هگل که می‌خواست سیری از پدیداری روح و سیر نهایی آن به دست دهد، طبعاً تبلورات روح (ذهن) را در حیطه‌های مهمی چون دولت هم جست‌وجو می‌کرد. سعی هگل برای برجسته کردن دولت پروس در پایان سیر روح تا جایی که به دولت برمی‌گشت بازتاب‌های مختلفی را در نحله‌های هگلی به وجود آورد و به نوبه خود زمینه‌ساز الهام در مطالعات مشابه گردید.

با اینکه پدیدارشناسی هگل اهمیت بسیار داشت و دارد ولی به نظر نمی‌آید توانسته باشد به مدعای خود جامه‌ی تحقق خرسندکننده بپوشاند. در این‌جا فرصت نقد آرای هگل فراهم نیست، تنها به این بسنده می‌شود که بگوییم اصولاً بعید است در اساس چنین امکانی به شکل خرسندکننده‌ای تحقق‌پذیر باشد. خلاصه‌کردن امور بسیار متعدد، پیچیده، متباین و بعضاً متعارض و متضاد در سرنمون‌های دیالکتیک عین و ذهن بیشتر میل بشر به رسیدن به صورت‌بندی‌های غایی از امور را نشان می‌دهد.

دست‌کم تا جایی که به حیطه‌ی مطالعات و گزاره‌های بنیادین صاحب این قلم برمی‌گردد، رؤیای درافکندن صورت‌بندی غایی برای دربرگیری آنچه که غایت و یا غایات نامیده می‌شود، چیزی جز سراب نیست. امکان هیچ نوع صورت‌بندی غایی در هیچ‌یک از زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی به گونه‌ای که همچون گمشده‌ی ازلی و ابدی بشر در تمامی اعصار جلوه کند وجود ندارد. تلاش برای چنین طرح‌اندازی‌ای که با افلاطون شروع شد بیشتر محرک ذوقیات و توان‌های فلسفی است که البته بهره‌های بسیاری به همراه داشته است ولی نه آن چیزی که مطلوب بوده است.

باری در ایران هم تأثیرات هگلی در میان گروهی از دانشوران شوقی برانگیخت، چنان‌که امکان به‌دست‌دادن نمونه‌ای ایرانی از فهم فلسفی دولت و ماهیت آن، به‌خصوص با تمرکز بر دیرینه‌بودن امپراتوری ایران، فراهم شد ولی تا این‌جا انتظارات را برآورده نساخته است و چنان‌که در بالا آمد، بعید است امکان چنین صورت‌بندی جامع و راهگشایی وجود داشته باشد.

با توجه به آنچه که آمد، نباید از استفاده از شاکلۀ پارمنیدسی در این حیطه تلاشی هگلی وار برای درک ماهیت دولت در ایران را انتظار داشت. شاکلۀ پارمنیدسیسم بیشتر برای برجسته کردن برخی مؤلفه‌ها در صورت دولت در ایران و البته بسیاری سرزمین‌های دیگر، از کارگشایی نسبی برخوردار است و اصلاً نباید از آن انتظار همگنی با دیالکتیک – البته ناتمام – فراگیر کلیت و جزئیت از نوع هگل داشت. اما پیش از آنکه مختصری از آنچه که می‌خواهیم با نام پارمنیدسیسم بیان کنیم، مناسب دانستیم که به حوزه‌ای به ظاهر متفاوت با فلسفه و تاریخ و مطالعات علوم انسانی – اجتماعی ولی به واقع زمینه‌ای متبلور از این همگنی سرزنیم و آن هم اشاره‌ای کوتاه به متنی کلاسیک در زمینه ادبیات است: *برادران کارامازوف*

برادران کارامازوف در کنار جنایت و مکافات و تسخیرشدگان (جن‌زدگان) یکی از سه‌گانه‌های ماندگار داستایوسکی در ادبیات کلاسیک است. برخی ابله را به این جمع می‌افزایند تا سه‌گانه به چهارگانه تبدیل شود ولی ترجیح ما بر متفاوت بودن سه‌گانه یادشده است. در این سه‌گانه داستایوسکی برخی از مانا ترین دغدغه‌های بشری را در قالب داستان‌های خود به میان آورده است. دغدغه‌های ایمان، رنج، رستگاری، آزادی، بخشش و... در آثار یادشده داستایوسکی تا سرحدات خود به جلوه درمی‌آیند. این وضعیت «سرحدی» در میان دغدغه‌ها، به باور ما برخاسته از سرشت خود داستایوسکی است. یعنی او از جمله نادره‌های ادبیاتی است که دغدغه‌هایش گستره، شدت، اضطراب و تقرری «سرحدی» می‌یابند، یعنی تا جای ممکن از زمینه‌های آرام و مهارشده عبور کرده، در مرزهایی به سخن درمی‌آیند که خطر و فرار را دوش‌به‌دوش هم دارند و به بیان دیگر تا جایی که عبور بیشتر از آن‌ها به

«نیهیلیسم» سرمی زند و چه بسا از همین روست که برخی بر این باورند که بعضی از شخصیت‌های داستایوسکی در این سه کتاب نمونه‌هایی از «نیهیلیست» را در خود متبلور کرده‌اند. در همین برادران کارمازوف، شخصیت «ایوان» بیش از همه به «نیهیلیست» نزدیک است و در تناقضات و پیچیدگی‌های رفتاری و گفتاری خود مدام به ما وجودهای سرحدی را یادآور می‌شود و البته طبیعی است که داستان «مفتش بزرگ» که مراد ما از کتاب برادران کارمازوف است، روایت ایوان است. روایت «مفتش بزرگ» و یا به تعبیر نسخه‌مورد ارجاع ما (داستایوسکی، ۱۳۶۲، جلد اول، فصل پنجم، ص ۳۰۴)، بازرس بزرگ یکی از کلیدی‌ترین فرازهای برادران کارمازوف است. ما نمی‌توانیم در این جا به ابعاد این روایت پردازیم تنها به توشه‌ خود از آن بسنده می‌کنیم.

ایوان در روایت خود زمانی در گذشته‌ای تاریخی را متذکر می‌شود که «مسیح» به مفتش (بازرس) بزرگ، که اسقفی بلندپایه و دایرمدار زندگانی و روزی و امنیت مردم است، ظاهر شده و بار دیگر ندای آزادی و عشق سرمی دهد. گفت‌وگوهای این دو بسیار «غنی» هستند و در جای خود تقابلی بین آیینی آزاد و «دینی نهادبند و متصلب» را نمایش می‌دهد. مفتش هیچ تردیدی در درستی شخص ظاهرشده که همان مسیح است ندارد، ولی به جای پذیرش مرجعیت او و تبعیت از وی، به شدت بر مواضعی که «کلیسا» به او براساس سخنان همین مسیح واگذار کرده تأکید دارد. او به مسیح، مردم را می‌نماید که چگونه خواهان «نان» و نظم مستقر هستند و مهم‌تر از همه به مسیح یادآور می‌شود که تو (مسیح) هرچه که قرار بود گفته باشی، «پیش‌تر» گفته‌ای و دیگر نمی‌توانی چیزی بر آن‌ها بیفزایی! دعوی عشق و آزادی از نظر مفتش بزرگ برهم‌زننده «نظم موجود» است و این برهم‌زندگی را نمی‌توان

حتی بر مسیح بخشید و بدون مجازات نهاد. در ادامه به اشارت مفتش، مردم، یعنی همان کسانی که مسیح برای آنها آمده و دعوت عشق و آزادی برایشان سرداده است، مسیح را بازداشت می‌کنند. ما به بقیه ماجرا و رهایی مسیح، البته به لطف مفتش که حال در مقام رهایی‌بخش جان مسیح را می‌بخشد، کاری نداریم و می‌خواهیم بر چند نکته که اتفاقاً بسیار ویژگی پارمنیدسی دارند تأکید کنیم؛

الف) مفتش بر یک نظم تمام‌عیار، که مشروعیت خود را در گذشته‌ای آلوده به موازین متافیزیکی - دینی می‌گیرد، تأکید دارد. نظمی که جامعه براساس آن سامان‌دهی و اداره می‌شود و نباید دچار شک و تردید و یا تغییرات آسیب‌زا شود.

ب) مسیح بر عشق و آزادی استوار است، یعنی دو مقوله‌ای که در ذات خود هرگونه نظم مستقر و مانا را به چالش می‌کشد و بدیهی است که سخن مفتش به مسیح که تو هرچه را که باید می‌گفتی پیش‌تر گفته‌ای و دیگر حق اضافه‌کردن چیزی بر آن مجموعه را نداری اوج ایستادگی بر نظم مستقر که در قالب گزاره‌های مختلفی متعین شده است را به نمایش می‌گذارد. و حال وقت آن است که به‌طور فشرده بر همین «تقابل» ولی این بار در زمینه‌ای فلسفی نگاهی داشته باشیم.

۴

پارمنیدس فیلسوفی پیشاسقراطی است که گاتری یکی از پژوهشگران فلسفه وی، که ما اطلاعات خود را بر یافته‌های بسیار تکنیکی او استوار کرده‌ایم، تاریخ تولد وی را حدود (۵۱۰ - ۵۱۵ پیش از میلاد) می‌داند (گاتری، ۱۳۷۶، ج ۶). پارمنیدس براساس همین روایت حدود ۴۰ سال از سقراط بزرگ‌تر بود و افلاطون در زمره هم‌پرسه‌های فلسفی‌اش، هم‌پرسه‌ای به نام «پارمنیدس» دارد که در آنجا وی و «سقراط جوان» در

مورد گزاره‌های فلسفی از جمله پرسش از آموختنی بودن فضیلت با هم گفت‌وگو دارند.

پارمنیدس در زمره فیلسوفان الیایی یونان است ولی آنچه که او را شاخص می‌سازد سرنمون اندیشه‌ای است که در بخش‌های بسیاری از اندیشه فلسفی و یا سامان‌های سیاسی - اجتماعی جاری است. طبعاً منظور این نیست که بگوییم او فیلسوفی «تأثیرگذار» بوده است. بلی، تأثیرگذاری او در اندیشه فلسفی افلاطون و کسان دیگر در دوران باستان آشکار است، ولی در تاریخ فلسفه، و به‌ویژه فلسفه سیاسی، او چهره‌ای ماندگار به معنای تأثیرگذار نیست.

اهمیت پارمنیدس و رقیب سنتی او، یعنی دیگر فیلسوف پیشاسقراطی، هراکلیتوس، در طرح و تبیین سرنمون‌هایی است که گویی قرار بر آن بود که فیلسوفان در ذیل این دو سرنمون تقسیم‌بندی شوند. یعنی پارمنیدس و هراکلیتوس بر درکی از هستی تأکید داشتند که به‌طور معمول دیگران هم در همان راستا اندیشه‌ورزی می‌کردند. خلاصه آنکه پارمنیدس بر ثبات و ماندگاری به‌عنوان امور بنیادی انگشت تأکید می‌نهاد و هراکلیتوس بر صیرورت و یا شدن هم‌چون مؤلفه اصلی هستی اصرار داشت. ما در این‌جا نمی‌توانیم جهات فلسفی و لحظه‌های تقابلی این دو فیلسوف را شرح دهیم، کافی است به بیان فشرده کرنفورد یکی از پژوهشگران فلسفه، که گاتری آن را سرآغاز بررسی خود قرار داده، بسنده کنیم. «هراکلیتوس پیام‌آور لوگوس است که فقط می‌تواند به‌صورت تناقضاتی ظاهری بیان شود، پارمنیدس پیام‌آور منطق است که هیچ تناقضی را تاب نمی‌آورد.» (همان: ۳۸)

کافی است توجه کنیم که افلاطون با پذیرش «مثل» هم‌چون بنیادی ثابت و مانا و قراردادن محسوسات و متغیرات در ذیل مثل موردنظر

خود، در عمل فلسفه‌ای تمام عیار براساس آن چیزی استوار کرد که پیشتر پارمنیدس به اجمال از آن یاد کرده بود. عالم ماورای قمر ارسطو باز جلوه‌ای است هماهنگ با سرنمون پارمنیدسی. از پارمنیدس قطعات اندکی به‌جامانده، آن هم به شعر که فهم معنای درست و موردنظر وی را بر شارحان سخت کرده است. هراکلیتوس نثر را برای رساندن پیام خود برگزیده بود. پارمنیدس معتقد بود که شعر باید پیام‌آور حقیقت باشد و نباید آن را به راویان حماسه‌ها واگذارد. پارمنیدس در شعر خود مدعی است که درک حقیقت را الهه‌ای به او تعلیم داده است. الهه در اشعار موردنظر همه چیز را به پارمنیدس آموخت: بر تو لازم است همه چیز را بیاموزی... یعنی آنچه را به‌نظر می‌رسد قطعاً وجود دارد که به واقع همه چیز است (همان: ۴۳). الهه در ادامه «راه یقین» را به پارمنیدس نشان می‌دهد، راهی که ملازم حقیقت است و متفاوت از راهی است که غیرممکن است به چیزی رسید، چراکه اصلاً راه نیست. این راه راستین از چیزی نشان می‌دهد که «پدید نیامده و تباهی‌ناپذیر، کل، یگانه، بی‌حرکت و بی‌انجام است» (همان: ۷۳). این بی‌حرکتی و نفی تغییر آن چیزی است که مراد ما را در سامان‌های زیستی، جدای از سامان بنیادین هستی می‌رساند. «اما بی‌حرکت و در چنگ بندهای نیرومند، بی‌آغاز یا بی‌انجام است، زیرا به‌وجود آمدن و تباه‌شدن به دور رانده شده‌اند و اعتقاد راستین آن‌ها را رد کرده است؛ فی‌نفسه در مکان واحدی، همان می‌ماند و جایی که هست ثابت باقی می‌ماند، زیرا ضرورت نیرومند آن را در بندهای رشته‌ای که آن را احاطه کرده است نگه می‌دارد» (همان: ۸۷). به‌نظر می‌رسد همین میزان شناخت از اندیشه فلسفی پارمنیدس برای مقصود ما کافی باشد.

با همین بیان مختصر از اندیشهٔ پارمنیدس هم آشکار می‌شود که مفتش داستایوسکی تا چه میزان با پارمنیدس هم‌نوایی دارد. اگر نظام و سامان هستی به این قرار است دلیلی ندارد که سامان سیاسی - اجتماعی متفاوت از آن باشد. سامان سیاسی - اجتماعی بخشی از سامان کل هستی است و در تبعیت از آن باید به گونه‌ای استقرار یابد که به مانایی هرچه بیشتر و تغییرات هرچه کمتر استوار باشد. پذیرش شاه در رأس دولت و پیوند دادن او با نظم آفرینش و آسمان در قالب «فر ایزدی» و یا «ظل الهی» و یا تعبیر «خلافت الهی» همگی بیانی از تناظر سامان این جهانی با سامان آسمانی است. هرگونه ورود عنصر و یا عناصری که این مجموعه را برهم زند، نوعی انحراف و تخطی از سامان کلی شناخته می‌شود. از این رو بی‌معنا نیست که معمولاً مخالفان سامان مستقر در ادبیات ایران باستان و یا دوران پس از اسلام به عنوان بددین، بدآئین، ملحد و... خوانده می‌شدند. حامل نمونه‌های این بددینی می‌تواند متفاوت باشد، زمانی مزدکی، عصری قرمطی و دورانی بهایی. اما مهم آن است که وزنی که به مخالفان با دادن عنوان بددینی به آن‌ها داده می‌شود، بیانی از گرانی‌گاه دعوی سامان سیاسی یا سامان آسمانی است.

برای همین تلقی است که مسیح برای مفتش بزرگ برهم‌زنندهٔ نظم موجود شناخته می‌شود. آن حرف مهمی که پیشتر بر آن تأکید شد در این جا معنایی مضاعف می‌یابد: هر آنچه که باید می‌گفتی پیشتر گفته‌ای و حق حرف جدید نداری. پس بیان مانایی و تغییرناپذیری در اندیشهٔ فلسفی پارمنیدس می‌تواند به راحتی حرف دل نیروهای حاکم و دولت در سامان‌های سیاسی - اجتماعی فرو بسته باشد. اگر در آسمان خدایی است و نظم کیهانی پایداری وجود دارد، در زمین هم باید شاه و یا هر نام دیگری پاسدار همان نظم بوده باشد. اگر در آسمان تغییرات

امکان‌پذیر نیست، در سامان زمینی هم تغییرات نباید منجر به برهم خوردن نظم مستقر با محوریت شخصی باشد که جانشین خداوند بر روی زمین است. تصور مؤلفه‌های دگرگون‌ساز برای این نظم پایا موضوعیت ندارد. مصداق این نظم یعنی شخص شاه ممکن است بر اساس حادثه و یا رقابت و براندازی و یا مرگ و میر طبیعی تغییر کند، ولی خود سامان نباید دستخوش تغییر شود. روشن است که مانایی باید شامل حال فرد مرکزی نظام هم بشود، هرچند که در عمل و در تاریخ چنین نیست. ولی تاجایی که این مانایی برقرار است، همه مزایای یک نظام و سامان مناسب را داراست و تغییرات در زیرمجموعه تنها به وسیله اوست که معنا می‌یابد. وجود این همه تأکید بر فرد در دل نظام مستقر است که زمان‌های جایگزینی چه با مرگ طبیعی و چه براندازانه را تبدیل به گذرگاه‌های خطرناکی می‌کند که معمولاً بیم‌ناامنی و آشفتگی در تمامی مجموعه می‌رود. به نظر می‌رسد تا این‌جا روشن شده باشد که انتخاب اندیشه پارمیندسی چه سرنمونی از زاویه فهم الحاق نظم زمینی و آسمانی و درک شاکله کلی دولت در ایران را در اختیار ما می‌نهد.

۶

با توجه به توضیح کوتاه در مورد پارمیندس و اندک آثار برجای مانده از او روشن می‌شود که گزاره‌های پارمیندسی از شمولیتی غیرتفصیلی برخوردارند. اما پیش از انتقال بیشتر بحث به سامان سیاسی لحظه‌ای تأمل بر خلاف آمده‌های پارمیندسی ضروری به نظر می‌رسد. یعنی فروبستگی سامان‌ها، تأکید بر مانایی با نفی تغییر و دیگر ویژگی‌های پارمیندسی، از جمله مهم‌هایی هستند که بخش اعظم سامان‌های سیاسی - اجتماعی غیرمدرن را دربرمی‌گیرد، ولی معدود سامان‌های سیاسی - اجتماعی غیرپارمیندسی در پیش از عصر مدرن هم قابلیت طرح دارند که اتفاقاً

یکی از آن‌ها برخی از دولت-شهرهای یونان کلاسیک از جمله آتن هستند. نمونه‌های دیگری در عصر رنسانس در برخی دولت‌های مستقل را می‌توان به این مجموعه افزود. شاید بد نباشد در حد اشارتی گذرا مورد مکۀ عصر جاهلی را هم به این گروه ملحق کنیم. وجود شهرهایی که در آن‌ها «ارباب انواع» شکل‌بندی اصلی سامان دینی را رقم زده‌اند با سامان اجتماعی - سیاسی نا-فروبوسته بی‌ارتباط نیستند. بحث این ارتباط فرصت مستوفایی با مبانی و مبادی مناسب خود را می‌طلبد.

به هر حال از نمونه‌های خلاف‌آمد پارمنیدسی نباید تلقی آرمانی داشت. همه این نمونه‌ها دچار کم‌وکاستی‌های بسیاری هستند که وضعیت فرودستانه اقشاری از ساکنان این جوامع همانند بردگی و یا موقعیت نامناسب زنان تنها دو مورد از آفات گفتنی هستند. مهم‌تر از همه آنکه هیچ‌یک از نمونه‌های خلاف‌آمد مصداق مناسبی از سامان‌های باز به‌شمار نمی‌آیند. این توجهات مانع از ایده‌آلیزه کردن جوامع در قطب مخالف پارمنیدسی است. نمونه‌های ناقص خلاف‌آمد در دوران پیشامدرن از باب استثنائات مؤید قاعده است.

در دوران مدرن هم به‌رغم دوری از سرنمون پارمنیدسی بیشتر در بخش‌هایی از اروپا و یا آمریکای شمالی، باز این قالب پارمنیدسی است که از بقیه مهم‌تر است. وجود نظام‌های غیردموکراتیک در بسیاری از مناطق در کنار دموکراسی‌های شکننده که همواره فرصتی برای بروز و ظهور خودکامگی‌های فردی و گروهی و یا ایجاد موانع بسیار برای برخورد باز و آزاد با سامان اجتماعی هستند، هم‌چنان بر سنت پارمنیدسی تأکید دارند. همه این حرف‌ها ناظر بر پذیرش نسبی نظام‌های دموکراتیک متکی بر حقوق افراد و شکل‌گیری سامان سیاسی مبنی بر وجود آرا و جریان‌های متعدد و متفاوت نقادی در حوزه‌های گوناگون حیات انسانی است. اما اگر سوئیۀ انتقادی را متوجه ضعف‌های نظام‌های